

### مقدّمه

یکی از مسائل مهمّی که امروزه در معرفت‌شناسی مطرح است، مسأله تأثیر عوامل غیر معرفتی بر معرفت است. در طول تاریخ اندیشمندان زیادی به تأثیر عوامل غیر معرفتی در شکل‌گیری معارف ما، در حوزه‌های مختلف معرفتی اشاره کرده‌اند. برای مثال، فرانسیس بیکن، هدف اصلی کسانی را که در پی علم رفته‌اند غرایض شخصی دانسته و معتقد است غایت اصلی ایشان کسب مال یا شهرت یا کسب برتری در مباحثه است. (فروغی، ۱۳۸۷، صص ۱۰۶-۱۰۷) او از وجود تصوّراتی ذهنی یاد می‌کند که می‌توانند معرفت انسان را تحت تأثیر خود قرار دهند که وی آنها را بت می‌نامد. بیکن در این خصوص به چهار بت قبیله، غار، بازار و نمایش اشاره دارد.<sup>۱</sup> (جهانگیری، ۱۳۷۶، صص ۱۰۶-۱۱۸) هابز، بر این اعتقاد بود که تا زمانی که انسان میل خود را معیار تشخیص نیک و بد قرار دهد، در حالت جنگ است؛ جنگ همه بر ضدّ همه، جنگ بر سر منافع. همین ملاک بودن امیال سبب می‌شود داوری درباره‌ی اینکه در زندگی روزمره چه چیز موافق عقل است و چه چیز مخالف آن و یا اینکه چه چیز زشت است یا زیبا متفاوت باشد. (هابز، ۱۳۸۷، ص ۱۸۲) هیوم نیز عقل انسان را برده‌ی احساسات و عواطفش می‌دانست، به گونه‌ای که نمی‌توان برای عقل کاری جز خدمت‌گذاری عواطف برشمرد. در نظر او، عقل به تنهایی نمی‌تواند موجد هیچ میل یا فعلی در انسان باشد. عقل اگر در زندگی انسان دخالت دارد، تنها ابزاری در دست عواطف است و بس. (کاپلستون، ۱۳۸۶، ۳۴۲-۳۴۴) از نظر نیچه، شناخت، ابزاری در خدمت قدرت

---

. بتهای قبیله مفاهیم کاذبی هستند که طبیعت انسان مسبب آنهاست. بتهای غار برداشت‌ها یا آموزه‌هایی هستند که شخص بدون دلیل پذیرفته است. بتهای بازار برداشت‌های کاذبی هستند که به واسطه ترکیبی از واژگان و اسامی به ذهن انسان وارد می‌شوند. از نظر بیکن بتهای بازار دو گونه‌اند؛ یک دسته از آنها مربوط به نامهایی از اشیاء است که ناشی از مفروضات خیالی بوده و در عالم واقع مصداقی ندارند و دسته‌ی دیگر نامهایی از اشیاء را شامل می‌شود که با وجود داشتن مصداقی در عالم واقع، بد تعریف شده و نامنظم از طبیعت برداشت شده‌اند. اما بتهای نمایش پیش‌دوری‌هایی هستند که از نظام‌های فلسفی سنتی یا متداول نشأت می‌گیرند.

است و کاملاً واضح است که با هر افزایش قدرتی، شناخت نیز افزایش می‌یابد. (نیچه، ۱۳۷۷، ص ۳۹۰) در نظر او حقیقت مطلق در کار نیست و مفهوم حقیقت مطلق، ساخته و پرداخته دست فیلسوفان است که از عالم «شدن» (becoming) ناخرسندند و در پی یافتن جهانی پایدارند. (نیچه، ۱۳۶۲، ص ۳۹۹) در دوره اخیر نیز میشل فوکو بر این باور بود که قدرت، روابط و ساختارهای اجتماعی در برهه‌های مختلف تاریخی بر علوم ما تأثیرگذار بوده‌اند. (احمدی، ۱۳۸۴، صص ۶۲-۶۳)

هرچند متفکران زیادی در طول تاریخ، به تأثیر عوامل غیر معرفتی بر معرفت اشاره داشته‌اند، ولی نخستین بار، جیمز بود که صریحاً بیان داشت آراء و نظرات ما ناشی از استدلال محض نبوده، بلکه در کنار استدلال به عنوان عاملی معرفتی، عوامل غیر معرفتی‌ای همچون تلقین‌ها، عشق‌ها، ترس‌ها، امیدها، منافع فردی و جمعی نیز در آنها تأثیرگذارند. (ملکیان، ۱۳۷۸، ص ۶۱) از نگاه جیمز، انسان به هیچ وجه موجودی صرفاً عقلانی نبوده و طبیعت غیر عقلانی ما، همواره در عقاید ما تأثیرگذار است و بینش عقلانی ما، هرچند که بسیار مستحکم باشد، به تنهایی قادر به ایجاد عقیده در ما نخواهد بود. در نظر او اراده، قوی‌تر از عقل بوده و گاه، با وجود اینکه شواهد کافی برای اثبات یک گزاره موجود نیست، اراده وارد میدان شده و نقصان شواهد را جبران می‌کند. (آذربایجانی، بی‌تا، صص ۱۳ و ۱۴)

اما یکی از مفاهیم اصلی در تمامی ادیان، مقوله گناه است که به نظر می‌آید تمامی ادیان برای آن قائل به آثار وضعی هستند. گناه انسان نه تنها بر او بلکه بر طبیعت هم تأثیرگذار است. یکی از تأثیرات مهم گناه بر انسان تأثیرات معرفتی آن است. آغازگر این بحث در مسیحیت پولس قدیس است. او در رساله‌های متعدد خود، به کرات به این مسأله اشاره دارد. برای مثال در رساله به رومیان، چنین بیان می‌دارد که "زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند." (رومیان، ۳/۲۳) همچنین در رساله به افسسیان، چنین اظهار می‌دارد که "پس این را می‌گوییم و در خداوند شهادت می‌دهم که شما دیگر رفتار منماید چنانکه امت‌ها در بطالت ذهن خود رفتار می‌نمایند که در عقل

خود تاریک هستند و از حیات خدا محروم، به سبب جهالتی که به جهت سخت دلی ایشان در ایشان است." (افسیان، ۴/ ۱۷-۱۸)

از جمله کسانی که در این خصوص به تفصیل به عقیده پولس پرداخت، آگوستین بود. وی در اعترافات خویش، چنین بیان می‌دارد که «به تجربه آموختم جای شگفتی نیست که به هنگام سلامت جسمانی نان به مذاق او گواراست، اما به وقت بیماری او، همان نان را به سختی تناول می‌کند، همان نور که چشمان رمیدده را می‌آزارد برای دیدگان سالم خوشایند است، به همین طریق پلیدان عدالت تو را همچون افعی و عقرب ناگوار می‌پندارند.» (آگوستین، ۱۳۸۱، ص ۲۱۸) در نگاه او، تمام انسان‌ها ذاتاً طالب حقیقت‌اند، ولی به دلیل آنکه عشق خود را صرف غیر خداوند کرده‌اند (که در مسیحیت گناه تلقی می‌شود) حقیقت در کامشان تلخ گشته است. (همان، ص ۳۱۹) لوتر و کالون، رهبران نهضت پروتستانیزم، نیز به این مطلب توجه داشته‌اند. کالون بر این عقیده بود که ما به جای خداوند، خواسته‌ها و خیالات ذهن خود را می‌پرستیم و با وجود نوعی بذر دین که در وجودمان کاشته شده است هیچ‌گاه علم درستی به خداوند پیدا نمی‌نماییم، چرا که خود نمی‌خواهیم علم درستی پیدا کنیم. (وستفال، ۱۳۸۱، ص ۱۶۴) در نگاه او در جهان خلقت دلایلی بر اثبات وجود خداوند نهاده شده که تنها کسانی که آمادگی معنوی دریافت آن را داشته باشند، آن را درمی‌یابند. گناه، عامل شکاف بین خدا و انسان بوده و می‌تواند به طرق مختلفی نظیر اعتقاد به چند خدایی، انکار وجود خداوند و... بر خداشناسی ما تأثیر گذارد. (Helm, 1998, 97-98)

در دوره جدید، متفکران زیادی همچون کی‌یرکه‌گور، مری‌بیکر ادی، آبراهام کوپپر، امیل بُرونر، استفن مورونی، مرالد وستفال، لیندا زاگربسکی به مسأله تأثیر گناه بر معرفت پرداخته‌اند. برای مثال، خانم مری بیکر (Marry Baker Eddy. 1821-1920) که مؤسس مکتب علم مسیحی (Christian Science) است، در تحلیل عقیده وهمی بودن جهان - که عقیده‌ای در میان هندوان است - چنین بیان می‌دارد که این گناهان ماست که سبب شده است ما دستخوش توهم شده و تصور کنیم چنین جهانی وجود دارد. از

نظر او گناهان سبب می‌شوند حتی ما، در حوزه علوم تجربی نیز دست به گزینش بزنیم. (ملکیان، ۱۳۷۹، ص ۶۲)

مرالد وستفال (Merold Westphal)، در مقاله معروف و مهم خویش تحت عنوان «پولس قدیس را به جد بگیریم: گناه به منزله مقوله‌ای معرفت شناختی» بیان می‌دارد که معرفت شناسی اغلب علمی از سنخ منطقی تلقی شده است که کارش تمییز استنتاج قیاسی از استنتاج استقرایی است، در حالی که ترجیح من این است که معرفت شناسی را علمی از سنخ روانشناسی (حقیقت معرفت بشری) و اخلاق (حدود معرفت بشری) به حساب آوریم. از نظر وستفال در طول تاریخ تفکر، فلاسفه با اصطلاحات و تعابیر مختلف بیان داشته‌اند که امیال و اعمالی که در عرف مسیحیت گناه تلقی می‌شوند نقش تعیین کننده‌ای در شکل‌گیری باورهای انسانها دارند. از نظر او، تشخیص این معنا و مضمون پولسی در تاریخ فلسفه کار دشواری نیست. (وستفال، ۱۳۸۱، ص ۱۶۷) از این‌رو، وی مدعی می‌شود که نزد فیلسوفان مسیحی گناه باید یکی از مقولات اصلی معرفت شناختی تلقی شود. (وستفال، ۱۳۸۱، ص ۱۶۱)

از دیدگاه لیندا زاگزبسکی (Linda Trinkus Zagzbeski) «هیچ حد فاصل و شکاف اساسی میان ساحت معرفتی و ارادی و عاطفی انسان، به گونه‌ای که سبب استقلال کامل آنها از یکدیگر و تأثیرناپذیری آنها از یکدیگر شود وجود ندارد. او با یک کاسه کردن فضایل فکری و اخلاقی بخوبی نشان می‌دهد که معرفت شناسی هنجاری نه تنها از حوزه اخلاق جدا نیست، بلکه شاخه‌ای از آن محسوب می‌شود.» (پورسینا، ۱۳۸۱، ص ۱۱)

استفن مورونی ضمن نقد و ارزیابی دو مدل مطرح از سوی آبراهام کوپپر [Abraham Kuyper(1837-1920)] و امیل برونر [Heinrich Emil Brunner(1889-1966)] در خصوص نحوه تأثیرگذاری گناهان بر معرفت ما، به ارائه مدل جدیدی در این خصوص می‌پردازد. از نظر مورونی نحوه تأثیر گناه بر تفکر افراد بسیار پیچیده‌تر از آن است که تصور می‌شود. مدل جدیدی که مورونی ارائه می‌دهد دارای چند ویژگی است.

اولاً، معرفتی که از گناه تأثیر می‌پذیرد موضوعش اعم از خداوند، انسان‌ها و مخلوقات بی‌جان است. ثانیاً، گناه تنها به گناه فردی منحصر نمی‌شود بلکه گناه جمعی را هم شامل می‌گردد، مثل نژادگرایی و تبعیض جنسی. ثالثاً، به تفاوت افراد در تأثیرپذیری توجه می‌شود و رابعاً، به نحوه و چگونگی تأثیرگذاری گناه در اثر تعاملات پیچیده عوامل مختلف توجه می‌شود (Moroney, 1999, pp. 3-8).

قرآن کریم، به عنوان اصلی‌ترین متن مقدّس مسلمین، به بهترین وجه مسأله شناخت و معرفت و رابطه آن با گناه و بلکه به‌طور کلی تمامی اعمال را بیان نموده است. قرآن کریم با بیان علم آدم به اسماء<sup>۱</sup> بر امکان شناخت یقینی صحّه گذاشته است. (مطهری، ۱۳۶۱، ص ۱۷) همچنین از منابع و ابزار معرفت سخن گفته و با اشاره به آیات مختلف آفاقی و انفسی، انسان را دعوت به تفکر می‌نماید به نحوی که پست‌ترین موجودات را کسانی می‌داند که اهل تفکر و تعقل نیستند.<sup>۲</sup> از سوی دیگر، قرآن کریم توجهی ویژه به مسأله گناه، اقسام و آثار مختلف آن دارد و آثار وضعی برای گناهان قائل بوده و همواره نسبت به عواقب سوء آنها به انسان هشدار می‌دهد. از جمله مهمترین آثار وضعی گناه که قرآن بدان اشاره دارد آثار معرفتی آن است که موضوع نوشتار حاضر را شکل داده است.<sup>۳</sup>

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت). (بقره/۳۱).

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (قطعاً، بدترین جنندگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند). (انفال / ۲۲)

. مسأله تأثیر گناه بر معرفت از نگاه قرآن بطور پراکنده در *المیزان* علامه طباطبایی، *تفسیرالقرآن الکریم* مآصدرا و سایر کتب تفسیری دیگر مورد بحث قرار گرفته است. همچنین آیت الله جوادی آملی در *شناخت شناسی* و آیت الله مکارم شیرازی در *پیام قرآن* به تأثیر گناه بر معرفت از نگاه قرآن پرداخته‌اند، ولی آنچه که نوشتار حاضر را از سایر تحقیقات انجام شده در این خصوص متمایز می‌سازد صبغه معرفت شناختی بحث و تفصیل در پرداختن به ابعاد مختلف بحث با توجه به مسائل مطرح شده در معرفت شناسی معاصر است.

### ماهیت گناه و معرفت در قرآن

در قرآن کریم، ۶۳۸ مرتبه به طور مستقیم به گناه اشاره شده است که از آن میان ۴۸ مرتبه واژه *اثم*، ۱۶۵ مرتبه کلمه *سئئه*، ۶۱ مرتبه واژه *جرم*، ۷۵ مرتبه کلمه *حرام*، ۲۲ مرتبه واژه *خطیئه*، ۵۳ مرتبه *فسق*، ۱۶۱ مرتبه *منکر*، ۴ مرتبه *لمم* و ۲ مرتبه واژه *حیث آمده است*. (رمضانی گیلانی، ۱۳۸۳، ص ۸۹) همچنین، ۳۹ مرتبه واژه *ذنب* و مشتقات آن و ۳۲ مرتبه واژه *عصیان* و دیگر مشتقات آن ذکر شده است. با نگاه به آنچه مفسران ذیل هر یک از این واژه‌ها و اصطلاحات آورده‌اند، شاید بتوان چنین نتیجه گرفت که گرچه گناه در قرآن با تعابیر مختلف آمده، لیکن هر یک از این تعابیر بیانگر بخشی از ویژگی‌های گناه است. چنانکه واژه *ذنب* بیانگر آثار بد گناه و *عصیان* بیانگر بُعد نافرمانی از اوامر خداست. قدر مشترک تمامی این تعابیر این است که تمامی آنها اعمالی سوء با آثاری سوء است که انسان با ارتکاب آنها با اوامر الهی به مخالفت برمی‌خیزد. به بیان علامه طباطبایی، گناه عبارت است از «هر عملی که مایهٔ هتک حرمت عبودیت باشد و نسبت به مولویت مولا مخالفت شمرده شود و بالاخره هر فعل و قولی که به وجهی با عبودیت منافات داشته باشد» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۳۴) بدین معنا، گناه شامل ترک واجبات و انجام محرمات و نیز ترک فضایل اخلاقی<sup>۱</sup> می‌شود. هرچند که ترک فضایل اخلاقی برای عامهٔ انسان‌ها و عرف مردم گناه تلقی نمی‌شود، چرا که درک آنها به گناه بودن آن اعمال نمی‌رسد؛ بلکه تنها برای عده‌ای که دارای درکی بالا و عمیق نسبت به خداوند هستند، گناه محسوب می‌گردد. (همان، ج ۶، ص ۳۷۱) همچنین، گناه امری است که دارای آثاری حتمی و اجتناب‌ناپذیر در فرد،

---

۱. در مواردی واژه *ذنب* و *عصیان* در مورد انبیاء نیز به کار رفته است: «وَاسْتَغْفِرُ لَذَنْبِكَ وَاللِّمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» (و برای گناه خویش آمرزش جوی و برای مردان و زنان با ایمان [طلب مغفرت کن]) (محمد/۱۹)؛ «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (طه/۱۲۱) (و [این گونه] آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفتند). (فتح/۲)

جامعه و محیط است، آثاری وضعی که ضرورتاً در پی گناه گریبانگیر او و محیط خواهد شد. (همان، ج ۲، صص ۱۸۱ و ۱۸۲ و ج ۵، ص ۷۵)

در قرآن کریم، در ۷۳۰ آیه به بیان ماهیت شناخت و مسائل مختلف مربوط به آن پرداخته شده است. (جعفری، ۱۳۶۰، ص ۳۲۷) قرآن مجید از معرفت<sup>۱</sup> با تعابیر گوناگونی نظیر *ظن*، *حسبان*، *شعور*، *ذکر*، *عرفان*، *فهم*، *فقه*، *درایت* و *یقین* یاد می‌نماید. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۴۷) به نظر می‌رسد معرفت در قرآن لزوماً چیزی از سنخ باور نیست، بدین معنا که علاوه بر دلالت آیاتی به وجود معرفت‌های گزاره‌ای (که

---

. امروزه در معرفت‌شناسی، معرفت به سه قسم معرفت از راه آشنایی، معرفت مهارتی و معرفت گزاره‌ای تقسیم می‌شود. معرفت از راه آشنایی به نوعی از معرفت اطلاق می‌گردد که از طریق آشنایی به واسطه تجربه (حسی) یک امر جزئی کسب می‌گردد. در این نوع معرفت، اگر فرضاً  $X$  را متعلق آن بدانیم به وسیله حواس، ما تنها به درک و دریافتی از آن دست می‌یابیم نه توصیفی از آن. نوع دیگر معرفت، معرفت مهارتی است که به معنی علم به چگونگی انجام یک امر استعمال می‌شود. دانستن چگونگی شناکردن و یا چگونگی داستان نوشتن را می‌توان مصداقی از این نوع معرفت دانست. آخرین نوع معرفت، معرفت گزاره‌ای است که متعلق آن دانستن وجود یا عدم وجود نسبت بین دو امر است. دو تعبیر دیگر بکار رفته برای این نوع از معرفت، معرفت به / اینکه (برای مثال: سیاوش می‌داند که هوا ابری است) و معرفت توصیفی (برای مثال: می‌دانم که این میز قهوه‌ای است) می‌باشد. (شمس، ۱۳۸۴، صص ۴۹-۵۲) آنچه در معرفت‌شناسی مورد بحث معرفت‌شناسان است، معرفت گزاره‌ای است. امروزه، در معرفت‌شناسی جدید، بر خلاف معرفت‌شناسی قدیم که در آن معرفت هم شامل تصورات و هم شامل تصدیقات بود، معرفت صرفاً به باور صادق موجه تعریف می‌شود. بدین معنا که اگر فردی مدّعی معرفت نسبت به گزاره‌ای باشد نخست می‌بایست که آن قضیه مورد قبول آن شخص باشد. دوّم اینکه آن قضیه صادق (مطابق با واقع) باشد و سوّم اینکه آن قضیه، نزد او معلوم (و دارای استدلال) باشد (چیشلم، ۱۳۷۸، ص ۲۵۳) البتّه، چیشلم واژه معلوم را به جای موجه به کار می‌برد و علت آن را، این می‌داند که ممکن است واژه موجه معانی‌ای چون «معقول» و یا حتّی «قابل قبول» را در بر بگیرد و از این حیث استعمال آن لزوماً معنای مرسوم معرفت را نمی‌رساند.

عنصر باور در آن نقش اساسی ایفا می‌نماید، با دقت در دیگر آیات قرآن، وجود معرفت‌هایی نظیر معرفت مهارتی و معرفت از راه آشنایی نیز قابل استنباط است. برای مثال، آیه شریفه «يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ» (شوری/۱۸): (کسانی که به آن ایمان ندارند شتابزده آن را می‌خواهند، و کسانی که ایمان آورده‌اند، از آن هراسناکند و می‌دانند که آن حق است. بدان که آنان که در مورد قیامت تردید می‌ورزند، قطعاً در گمراهی دور و درازی‌اند.) را می‌توان مصادیقی از معرفت گزاره‌ای دانست. در برخی از آیات، از تعلیم مهارت‌هایی همچون زره‌سازی، سخن گفتن با پرندگان و سحر سخن گفته شده است که شاید بتوان استعمال تعبیر تعلیم<sup>۱</sup> برای انتقال این مهارت‌ها را قرینه‌ای بر این مطلب دانست که قرآن آنها را به عنوان گونه‌ای از علم برمی‌شمارد: «وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَهُ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُخْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ» (انبیاء/۸۰): (و به [داوود] فن زره [سازی] آموختیم، تا شما را از [خطرات] جنگتان حفظ کند. پس آیا شما سپاس گزارید؟)، «وَوَرَّثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ» (نمل/۱۶): (و سلیمان از داوود میراث یافت و گفت: «ای مردم، ما زبان پرندگان را تعلیم یافته‌ایم و از هر چیزی به ما داده شده است. راستی که این همان امتیاز آشکار است.») «وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ» (بقره/۱۰۲): (و سلیمان کفر نوزید، لیکن آن شیطان [صفت]ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می‌آموختند).

همچنین، در برخی آیات می‌توان نمونه‌هایی از معرفت از راه آشنایی را مشاهده نمود: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً» (احزاب/۵۹): (ای پیامبر، به زنان و

۱. قرآن کریم در این آیات تعبیری چون «عَلَّمْنَاهُ»، «عَلَّمْنَا»، «يُعَلِّمُونَ» به کار برده است که به نظر می‌رسد دلالت بر علم بودن این مهارت‌ها دارد.



دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: «پوشش‌های خود را بر خود فروتر گیرند. این برای آنکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند [به احتیاط] نزدیکتر است، و خدا آمرزنده مهربان است.» «يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (حجرات/۱۳): (ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی‌تردید، خداوند دانای آگاه است.) شناخته شدن زنان و یا اقوام و گروه‌های مختلف که آیات ذکر شده بدان اشاره دارند امری است که نمی‌توان آن را نوعی از معرفت توصیفی دانست و به نظر می‌رسد بیشتر به معرفت از راه آشنایی دلالت دارند.

مطلب بعد اینکه از نظر قرآن معرفت امری موجّه و دارای استدلال است. آیه ۳۶ از سوره اسرا به چنین مطلبی اشاره دارد آنجا که بیان می‌دارد: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا» (و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد.) که به بیان علامه، ما را از پیروی اعتقاد غیر علمی و فاقد استدلال و توجیه منع می‌نماید. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ص ۹۲) همچنین، از نظر قرآن، معرفت دانشی صادق و مطابق با واقع است و قرآن کریم دانش کاذب را معرفت ندانسته، بلکه آن را گمانی بیش نمی‌داند: «الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (کهف/۱۰۴): «[آنان] کسانی‌اند که کوشش‌شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند.» «وَأَنَّهُمْ لَيَصْدُقُونَ عَنْ السَّبِيلِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ» (زخرف/۳۷): (و مسلماً آنها ایشان را از راه باز می‌دارند و [آنها] می‌پندارند که راه یافتگانند.) اینکه کسی کار زشت خود را زیبا ببیند و یا ضلالت خود

را هدایت تلقی کند، هرگز امری مطابق با واقع نبوده و قرآن کریم نیز چنین امری را تنها با عنوان گمان یاد نموده و آن را علم و معرفت نمی‌داند.<sup>۱</sup>

معرفت گزاره‌ای را، که امروزه موضوع اصلی معرفت‌شناسی عام است، می‌توان با در نظر گرفتن معیارهای مختلف به انواع گوناگونی تقسیم کرد. در واقع معرفت را می‌توان از حیث روش، موضوع و نیز غایت به اقسام مختلفی تقسیم کرد. برای مثال، با توجه به طریق کسب معرفت می‌توانیم معرفت را به اکتسابی و غیر اکتسابی تقسیم کنیم. مراد از معرفت اکتسابی، معرفتی است که از طرق عادی کسب معرفت حاصل می‌شود و مراد از معرفت غیر اکتسابی، معرفتی است که از طرق غیر عادی کسب می‌شود و مواردی نظیر الهامات و... را شامل می‌گردد. معرفت اکتسابی را می‌توان در یک تقسیم بندی کلی به معرفت عقلی و معرفت تجربی (که در آن تجربه اعم از حس، دروننگری یا شهود همگانی و نقل است) تقسیم کرد. معرفت غیر اکتسابی را نیز می‌توان به معرفت فطری، قلبی و وحیانی تقسیم کرد. همچنین، معرفت اعم از اکتسابی و غیر اکتسابی می‌تواند با توجه به موضوع آن، به معرفت الهی و غیر الهی تقسیم شود.

قرآن کریم به منابع مختلف ما در شناخت‌های اکتسابی اشاره دارد. مهمترین آنها از نظر قرآن شناخت با ابزار حس و از منبع طبیعت است: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»

---

۱. ریشه حسب دارای مصادر مختلفی بوده که یکی از آنها حُسبان است و چنانکه که قبلاً گفته شد، بیانگر گونه ای از علم و معرفت بوده و به معنی شمارش است. یکی از دیگر کاربردهای این ریشه به صورت فعل حَسِبَ-يَحْسِبُ است که دارای مفهومی متفاوت بوده و معنی گمان را می‌رساند. (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۲، صص ۱۳۰-۱۳۱) علامه نیز معتقد است حُسبان به صورت استعاری معنی ظن (احتمال بیش از پنجاه درصد و کمتر از صد در صد) را می‌رساند. برای مثال، اگر چه همه ما به معنای دو لفظ حساب کردن و شمردن اشراف داریم، ولی در عین حال گاهی این دو را برای احتمالات راجح خود به کار می‌بریم، چنانکه می‌گوییم من فلانی را از شجاعان می‌دانستم که مراد در اینجا این است که در هنگام شمردن شجاعان، او را ملحق به آنان می‌دانستم. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۴۸)

(نحل/۷۸): (و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که هیچ چیز نمی‌دانستید و برای شما گوش و دیدگان و دلها قرار داد تا شاید سپاس دارید.)  
از دیگر منابع شناخت اکتسابی عقل است. در این خصوص آیات فراوانی هست که انسان را دعوت به تفکر و تعقل می‌نماید. همچنین در آیات زیادی برای مسائل مختلف استدلال آورده شده است و این نشان از به رسمیت شناختن منبع عقل و ابزار استدلال از نظر قرآن است. برای مثال، در خصوص اثبات وحدانیت خداوند چنین می‌فرماید: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (انبیاء/۲۲): (اگر در آسمان و زمین خدایانی بجز خدای یکتا بود هر دو تباه می‌شدند.)

از دیگر انواع شناخت، شهود قلبی است که جهان غیب منبع و شهود قلبی ابزار استفاده از آن است. آیات فراوانی از قرآن بیانگر این نوع از معرفت است نظیر: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَن تُفَقِّدُون» (یوسف/۹۴): (اگر مرا به کم‌خردی نسبت ندهید، بوی یوسف را می‌شنوم.) (جوادی آملی، ۱۳۷۰، ۴۰۸)

وحی منبع دیگری در شناخت انسان می‌باشد. وحی، در لغت به معنای اشاره سریع و در اصطلاح قرآن انواع مختلف تکلم و ارتباط خداوند با بندگان را شامل می‌شود و دارای اقسام مختلفی است که مهمترین نوع آن وحیی است که به انبیاء نازل می‌گردد و آیاتی چند به آن اشاره دارند: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا» (شوری/۵۲): (و همین گونه، روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم.) همچنین، الهامات وارد بر غیر انبیاء (قصص/۷)، القاء یک پیام با اشاره (مریم/۱۱)، القاءات مرموز شیطانی (انعام/۱۱۲)، تقدیر قوانین الهی (فصلت/۱۲) و آفرینش غریزه‌ها (نحل/۶۸) از دیگر اقسام وحی است که قرآن بدان اشاره دارد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱، صص ۲۱۵-۲۲۷)

یکی دیگر از منبع شناخت فطرت است. از برخی آیات قرآن چنین برداشت می‌شود که شناخت خداوند امری فطری است؛ چنانکه علامه ذیل آیه «وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ

اللَّهِ تُمْ إِذَا مَسَّكُمُ الضَّرُّ فَأَلَيْهِ تَجْرُونَ» (نحل/۵۳): (و هر نعمتی که دارید از خداست، سپس چون آسیبی به شما رسد به سوی او روی می آورید [و می نالید.]) بیان می دارد که این آیه خود، اثبات کننده توحید ربوبی است. اصولاً اینکه انسان در هنگام بلایا و قطع امید از همه اسباب به خداوند روی می آورد، نشان از آن است که در بیرون از وجود او، موجودی هست که می تواند نیاز او را برطرف سازد و این احساس و امید دلالت بر وجود او می نماید. ایشان این امر را حقیقتی در وجود انسان می داند که در ذات او، به صورت فطری موجود است و اشتغال به اسباب ظاهری او را از این حقیقت غافل ساخته است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، صص ۲۷۱ و ۲۷۲)

#### ساحت‌های وجودی انسان در قرآن

مسأله تأثیر گناه بر معرفت، مبتنی بر اعتقاد به وجود ساحات مختلف وجودی در انسان است.<sup>۱</sup> از دیدگاه قرآن کریم وجود انسان تنها در یک جسم مادی خلاصه نگردیده و انسان علاوه بر این جسم، دارای جوهری غیر مادی به نام نفس یا روح نیز می باشد. علامه در المیزان با استناد به آیات مختلف و به کارگیری شیوه تفسیر قرآن به قرآن بخوبی نظر قرآن را در این زمینه بیان می دارد. ایشان با اشاره به آیاتی که در آنها تعبیر به «تَوَفَّأَى نَفْسٍ» شده، این مطلب را مورد بررسی قرار داده و اینگونه بیان می دارد که در آیه «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ، وَ يُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ» (زمر/۴۲): (خدا است آن کسی که جانها را در دم

۱. به نظر می آید که در مکتوبات بشری، مسأله چند ساحتی بودن نفس نخستین بار در کتاب جمهور افلاطون مورد بحث قرار گرفته است. در آنجا چنین استدلال می شود که در وجود ما انسانها از یک سو قوه خرد وجود دارد که ما را به سمت انجام امور خردمندانانه برمی انگیزد و از سوی دیگر نیروی برانگیزاننده‌ای که امیال و هوس‌های ما باشد. سپس با بیان حکایتی وجود خشم که متفاوت از امیال و خرد ماست اثبات شده و بدین ترتیب برای نفس سه ساحت در نظر گرفته می شود. (افلاطون، بی تا،

مرگ و هم از کسانی که نمرده‌اند ولی به خواب رفته‌اند می‌گیرد، آن گاه آنکه قضای مرگش رانده شده نگه می‌دارد و دیگران را رها می‌کند. کلمه‌ی استیفاء به معنای گرفتن چیزی به صورت تمام و کمال است. از آنجا که در هنگام مرگ، جسم انسان باقی است، پس انسان جدای از این جسم دارای یک نفس یا روح نیز می‌باشد. در آیه «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ، ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» (سجده/۱۱): (بگو در دم مرگ آن فرشته مرگی که موکّل بر شما است شما را به تمام و کمال می‌گیرد و سپس به سوی پروردگارتان بر می‌گردید.) تعبیر به توفی به معنی توفی روح یا نفس است. آنچه در زمین گم شده و درهم و برهم می‌شود جسم است و ملائکه روح یا نفس را به صورت کامل می‌گیرند. علاوه بر این آیات، ایشان با در کنار یکدیگر قرار دادن آیاتی که روح را ناشی از امر الهی می‌داند و آیاتی که در زمینه امر الهی است، وجود بُعد روحانی در انسان را اثبات نموده بیان می‌دارد که قرآن از طرفی می‌فرماید: «نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» (سجده/۹) (و خدا از روح خود در او دمید)، سپس در آیه دیگری می‌فرماید: «يَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» (اسرا/۸۵): (از تو از روح می‌پرسند، بگو روح از امر پروردگار من است.) و از دیگر سو می‌فرماید: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» (یس/۸۲-۸۳): (امر او در وقتی که چیزی را اراده کند، تنها این است که به آن چیز بگوید باش، و بی درنگ موجود شود، پس منزّه است آن خدایی که ملکوت هر چیز را بدست دارد.) و نیز می‌فرماید: «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمَحٍ بِالْبَصَرِ» (قمر/۵۰): (و فرمان ما جز یک بار نیست [آن هم] چون چشم به هم زدنی است.) از مجموع این آیات، نتیجه گرفته می‌شود که روح که از امر پروردگار است نمی‌تواند امری مادی باشد؛ چرا که در این آیات امر پروردگار، امری فوری بوده، ولی ایجاد موجود مادی مستلزم صرف زمان است. نتیجه اینکه روح مادی نیست، هرچند که تعلق بدان دارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، صص ۳۵۱ و ۳۵۲)

آنگونه که بیان گردید، انسان جدای از جسم، دارای نفس یا روحی غیر مادی است. از دیدگاه قرآن، نفس یا روح ما دارای قوای مختلفی است و با وجود اینکه همه این توانایی‌ها از یک منبع واحد سرچشمه می‌گیرند می‌توان در یک نگاه هر کدام را مربوط به بخشی از روح دانسته و روح را دارای ساحات مختلف دانست. از جمله این ساحات عقل و خرد انسان است. قرآن کریم به قوه تعقل انسان و لزوم به کارگیری آن توجه ویژه دارد و کسانی را که از عقل خود بهره نمی‌برند از چهار پایان پست‌تر می‌داند: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (انفال/۲۲): «قطعاً بدترین جنندگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند.» (دانش شهرکی، ۱۳۸۷، ۱۱۲-۱۲۲) از نظر علامه، عقل در قرآن به معنی نیرویی است که انسان در مسیر دینش از آن بهره برده و در اطاعت خداوند به کار می‌گیرد: «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (ملک/۱۰): «اگر ما می‌شنیدیم و تعقل می‌کردیم دیگر از دوزخیان نمی‌بودیم.» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۵۰)

از دیگر ساحات نفس یا روح ما، ساحت اراده است. اصولاً به دلیل وجود اراده است که خداوند انسان را مکلف به انجام تکالیف نموده است.<sup>۱</sup> (عبدالعظیم، ۱۳۶۳، ص ۱۰۹) «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا، لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» (بقره/۲۸۶): (خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. آنچه [از خوبی] به دست آورده به سود او، و آنچه [از بدی] به دست آورده به زیان اوست.) آزادی اراده، اساس آفرینش انسان و دعوت همه انبیاء است و اصولاً بدون آن، انسان حتی یک گام در مسیر تکامل پیش نخواهد رفت. به همین دلیل، در آیات متعددی از قرآن تأکید

۱. زمانی تکلیف (که شامل اوامر یا نواهی است) بر دوش انسان نهاده می‌شود که در او قوه‌ای وجود داشته باشد که او را به انجام فعلی وادار ساخته و یا منع نماید و قطعاً نمی‌توان موجودی که از خود هیچ اراده‌ای را دارا نیست مورد امر و نهی قرار داد. در آیه مذکور اگرچه آنچه مورد تأکید است این است که میزان تکلیف الهی به اندازه‌ی توانایی انسان است، ولی در ابتدای آیه اشاره به مکلف بودن انسان داشته که این تعبیر در اثبات مطلوب ما مفید واقع شده است.

شده است که اگر خداوند می‌خواست همه را به اجبار هدایت می‌کرد، اما چنین نخواست. کار خداوند تنها دعوت به مسیر حق و نشان دادن راه، علامتگذاری، هشدار دادن در برابر بیراهه، تعیین راهبر و برنامه طی طریق است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۹، صص ۲۸۰-۲۸۱)

آیاتی از قرآن دلالت بر این مطلب دارند که اراده و عواطف انسان نقش تعیین کننده‌ای در معارف انسان دارند. برای مثال، آیه «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا» (فرقان/۶۲): (و اوست کسی که برای هر کس که بخواهد عبرت گیرد یا بخواهد سپاسگزاری نماید، شب و روز را جانشین یکدیگر گردانید.) دلالت بر این مطلب دارد که این خود انسان است که اراده می‌کند در زمینه امری تعقل کرده و با تعمق در جوانب مختلف یک مسأله، از آنها پند بگیرد و به دلیل همین ارادی بودن معرفت است که خداوند او را امر به تعقل و پندگیری نموده و بی‌خردان را مورد مذمت قرار می‌دهد و اگر جز این باشد خداوند او را به امری که خارج از اراده‌اش است امر فرموده که کاری عبث و تکلیفی ما لایطاق است که بر ذات اقدس خداوند محال است. (برنجکار، ۱۳۷۵، ص ۳۹) علامه مغنیه ذیل آیه مبارکه «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» (آل عمران/ ۲۰۱): (در حقیقت، کسانی که [از خدا] پروا دارند، چون وسوسه‌ای از جانب شیطان بدیشان رسد [خدا را] به یاد آورند و بناگاه بینا شوند.) بیان می‌دارد، نفس انسان دارای ساحاتی چون عواطف و عقل و دین است. این ساحات همواره در حال جنگ با یکدیگرند و در اغلب اوقات این امیال و عواطف است که برنده‌ی میدان است؛ اما اگر انسان، (به تعقل پردازد و) بداند که سعادت انسان در پیروی از دین است بر امیال خود غلبه خواهد کرد و این است معنای آنچه که فرمود: «إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا» که در اینجا شیطان به معنی نفس اماره یا خود شیطان است. (مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۳، ص ۴۴۰) از آنچه آمد بخوبی روشن شد که نفس یا روح انسان در عین وحدتش،

ساحات متفاوتی را در خود جای داده است که این ساحات با یکدیگر در ارتباط بوده و بر یکدیگر تأثیر و تأثر دارند.

### تأثیرات معرفتی گناه از منظر قرآن

معرفت امری است که می‌تواند تحت تأثیر عوامل مختلفی قرار گیرد. این عوامل می‌توانند معرفتی یا غیر معرفتی باشند. عوامل معرفتی از سنخ علم و استدلال و قواعد منطقی هستند. عوامل غیر معرفتی خارج از حیطه استدلالات منطقی بوده و از جنس معرفت نیستند. برخی از این عوامل غیر معرفتی مربوط به ویژگیها، صفات، ملکات و اعمال خود فرد بوده که ما آنها را اصطلاحاً عوامل درونی می‌نامیم و برخی دیگر از این عوامل مربوط به محیط و جامعه است که آنها را عوامل بیرونی می‌نامیم. از جمله عوامل بیرونی، عواملی چون رهبران و دوستان گمراه، پیروی از سنت‌های غلط پیشینیان و . . . می‌باشد که در آیات متعددی بدانها اشاره شده است.<sup>۱</sup>

. رهبران گمراه: «وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا - رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنُتَهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا» (احزاب / ۶۷ و ۶۸): (و می‌گویند: «پروردگارا، ما رؤسا و بزرگتران خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند. پروردگارا، آنان را دو چندان عذاب ده و لعنتشان کن لعنتی بزرگ)، دوستان گمراه: «وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا - يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا - لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا» (فرقان / ۲۷-۲۹): (و روزی است که ستمکار دستهای خود را می‌گزد [و] می‌گوید: «ای کاش با پیامبر راهی برمی‌گرفتم. - ای وای، کاش فلانی را دوست [خود] نگرفته بودم. - او [بود که] مرا به گمراهی کشانید پس از آنکه قرآن به من رسیده بود» و شیطان همواره فروگذارنده انسان است). سنت‌های غلط: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ» (بقره/۱۷۰): (و چون به آنان گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید» می‌گویند: «نه، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم». آیا هرچند پدرانشان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند [باز هم در خور پیروی هستند؟])



گناه، یکی از مهمترین عوامل غیر معرفتی درونی است که معرفت ما را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. قرآن کریم با تعبیر گوناگون مسأله حجاب و مانع بودن گناه برای معرفت را مطرح می‌سازد. قرآن، گناه از زنگاری که گناه ایجاد می‌کند سخن می‌گوید، گناه از پرده‌ها و یا غلاف‌ها، گناه از مهرهایی که بر قلب و روح انسان می‌نهد و گناه از قفل‌های محکم بر دل‌ها و گاهی هم به کوری‌ای که گناه عامل آن است اشاره دارد: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (مطففین / ۱۴): (نه چنین است، بلکه آنچه مرتکب می‌شدند زنگار بر دل‌هایشان بسته است)، «أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصْنَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ» (اعراف / ۱۰۰): (مگر برای کسانی که زمین را پس از ساکنان [پیشین] آن به ارث می‌برند، باز ننموده است که اگر می‌خواستیم آنان را به [کیفر] گناهانشان می‌رساندیم و بر دل‌هایشان مهر می‌نهادیم تا دیگر نشنوند.)، «الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبْرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ» (غافر / ۳۵): (کسانی که در باره آیات خدا- بدون حجتی که برای آنان آمده باشد- مجادله می‌کنند، [این ستیزه] در نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده‌اند [مایه] عداوت بزرگی است. اینگونه، خدا بر دل هر متکبر و زورگویی مهر می‌نهد).

از نظر قرآن، گناهان سبب می‌شود که اسباب و طرّقی که مسیر ورود معرفت به جان انسان‌هاست به اراده الهی مسدود شده و انسان از درک حقایق و معارف محروم گردد. طبرسی ذیل آیه ۷ از سوره بقره «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»: (خداوند بر دل‌های آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده و بر دیدگان‌شان پرده‌ای است و آنان را عذابی بزرگ است.)، بدین مطلب اشاره داشته و علت اینکه در این آیه چشم و گوش و دل محل مهر نهادن خداوند ذکر شده را این می‌داند که این اعضا یا مثل قلب محل علم هستند یا مثل چشم و گوش راه فراگیری علم می‌باشند. (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۷۰)

نفس انسان، به بیان ملاصدراء، چونان لوح سفیدی است که قابلیت تنقیش نقوش گوناگون را داشته و گناهان به سان جوهری سیاه است که این قابلیت را از او می‌ستاند. (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۲۴۳) صدرا با استناد به آیه «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» (بقره/۱۰): (در دل‌هایشان مرضی است و خدا بر مرضشان افزود و به [سزای] آنچه به دروغ می‌گفتند، عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت.) بیان می‌دارد که این گناهان ماست که شفافیت آینه جان را مکدر می‌نماید. (همان، ج ۱، ۳۹۷)

علامه طباطبایی به تفصیل در این زمینه بحث می‌نماید. ایشان ابتدا به بیان آیاتی می‌پردازند که نشان از آن است که ثمره تقوا، خردمندی است: «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (انفال/ ۲۹): (از خدا پروا کنید خدای تعالی برایتان فرقان (نیروی تشخیص) قرار می‌دهد.) «وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَ اتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (بقره/۱۷۹): (توشه بگیرید که بهترین توشه تقوا است و از من (پروردگارتان) پروا کنید ای خردمندان)، «وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (آل عمران/۱۳۰): (از خدا پروا کنید باشد که رستگار شوید.) آنگاه آیاتی را یادآور می‌شود که نقطه مقابل آن، یعنی تأثیر ترک تقوا بر معرفت را نشان می‌دهند، نظیر: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خُلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا» (مریم/۶۰): (بعد از آن طبقه صالح، مردمی جانشین آنان شدند که نماز را و بهره‌مندی از آن را از دست دادند، شهوات را دنبال کردند، اینان خیلی زود گرفتار گمراهی و سردرگمی خواهند شد، مگر کسی که توبه کند و ایمان آورده و اعمال صالح انجام دهد.) همچنین آیه: «سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعِزِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ» (اعراف/۱۴۶): (به زودی کسانی را که بدون حق در زمین تکبر می‌ورزند از آیات خود منصرف می‌کنم، به طوری که هر

آیت و معجزه‌ای ببینند ایمان نیاورند و هر راه و رشدی پیش پایشان ببینند آن را انتخاب نکنند، در عوض هر راه خطایی که ببینند آن را راه خود بگیرند. این بدان جهت است که گفتیم از در تکبّر آیات ما را تکذیب کردند، و به کلی از آن غافل بودند.) که صریحاً اعلام می‌دارد آنهایی که اسیر قوای غضبی هستند، از پیروی حق ممنوع بوده و به سوی راه غی و خطا سوق داده می‌شوند. آن‌گاه اضافه می‌کند که این کیفر به جرم آن است که از حق غافل شدند. همچنین، قرآن می‌فرماید: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (اعراف / ۱۷۹): (ما بسیاری از جن و انس را برای جهنم آماده کرده‌ایم، اینها کسانی هستند که دل دارند اما با دل خود که باید حق را از باطل تمیز دهند تمیز نمی‌دهند، و چشم دارند که باید با آن حق و باطل را ببینند نمی‌بینند، و گوش دارند که باید با آن حق را حق بشنوند و باطل را باطل، اما نمی‌شنوند، آنان مثل چهار پایانند، بلکه وضع آنها بدتر است و گمراه‌ترند، و غافلان همین طائفه‌اند.) (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، صص ۲۷۰ و ۲۷۱) در آیه اخیر یکی از صفات جهنمیان را - که لزوماً افرادی گناهکارند - محرومیت آنان از دستاوردهای معرفتی‌ای دانسته شده است که به واسطه ابزاری چون عقل و چشم و گوش نصیب انسان می‌گردد. قطعاً انسان پاک محروم از چنین معارفی نبوده و ارتکاب معاصی بشر را در دام چنین عقوبتی گرفتار می‌آورد. ایشان معتقدند آیه کریمه « وَ مَا يُضِلُّهُ إِلَّا الْفَاسِقِينَ » (بقره/۲۶) شاهد بر این مطلب است که یک مرحله از ضلالت و کوری نتیجه گناهان ما بوده و این غیر از ضلالتی است که باعث فسق و گناه می‌گردد.<sup>۱</sup> (همان، ج ۱، ص ۹۱)

۱. لازم به ذکر است که تمامی گمراهی‌ها و ضلالت‌ها ناشی از گناهان نیست. در واقع چه بسا افرادی که به دلیل عدم دستیابی به دانش و علم کافی در یک زمینه در دام گمراهی‌ها گرفتار می‌گردند. از این حیث است که به نظر می‌آید علامه در اینجا از تعبیر «مرحله» سود جست‌ه‌اند، بدین معنی که یک مرحله

از جمله آیاتی که بخوبی نشانگر تأثیر سوء گناه بر معرفت است آیه «تُمْ كَان عَاقِبَهُ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَاى أَنْ كَذَبُوا بآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ» (روم / ۱۰): (آن گاه فرجام کسانی که بدی کردند [بسی] بدتر بود، [چرا] که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریشخند می گرفتند.) می باشد که نشانگر آن است که گناه همچون خوره، ایمان را خورده و سبب تکذیب و گناه استهزاء می گردد.<sup>۱</sup> (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، صص ۳۷۴ و ۳۷۵)

### انواع تأثیرات گناه بر معرفت انسان

گناه به اشکال مختلف بر معرفت ما تأثیرگذار است. گناه، گاهی سبب می شود انسان تنها به آن بخشی از حقیقت که تمام همش مصروف آن است متوجه گردد و در نتیجه تحکیم و ترجیح خواسته ها و مشتبهات و پیشنهادهای یک قوه بر خواسته های سایر قوا، به این گمراهی بیفتد که تصدیق های آن قوه را نیز بر تصدیق های سایر قوا تحکیم دهد و سرانجام فکر و ذکرش تنها پیرامون خواسته های آن دور بزند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۲۶۹) آیات کریمه قرآن بخوبی بیانگر این مطلب می باشد، نظیر: «وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَ أَحْشَوْنِي وَ لِأْتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تُهْتَدُونَ» (بقره / ۱۵۰): (و از هر کجا بیرون آمدی، [به هنگام نماز]

از گمراهی به دلیل جهل و نادانی بوده و مرحله ی دیگر آن به دلیل گناهان می باشد. نکته ی قابل ذکر دیگر این است که ضلالت و گمراهی انسان بر نوع اعمال او موثر بوده و فساد و انحراف در افکار او تأثیر بسزایی در گرایش او به اعمال سوء دارد.

. اگر چه برخی از مفسران و از جمله علامه با در تقدیر گرفتن یک لام قبل از «أن» برداشت دیگری از آیه داشته اند، چنانکه علامه «أن» را در این آیه را به معنی لام تعلیل گرفته و معنای آیه را این می داند: «سپس سوء العذاب سرانجام کار کسانی شد که عمل بد می کردند و غیر این سرانجامی نداشتند، برای اینکه آیات خدا را تکذیب و استهزاء می کردند.» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۶، ص ۱۵۹) ولی آیت الله مکارم، با در نظر گرفتن این قاعده که عدم تقدیر اولی است، چنین برداشتی از آیه دارند.

روی خود را به سمت مسجد الحرام بگردان و هر کجا بودید روی‌های خود را به سوی آن بگردانید، تا برای مردم- غیر از ستمگرانشان- بر شما حجّتی نباشد. پس، از آنان نترسید، و از من بترسید، تا نعمت خود را بر شما کامل گردانم، و باشد که هدایت شوید.) در این آیه از ظالمانی سخن گفته شده است که به دلیل پیروی از هوی و هوسشان حکم تغییر قبله از بیت المقدس به سمت کعبه را نمی‌پذیرفتند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳۲۹)

گاهی نیز گناه سبب تحریف در حقایق شده و دیده قلب را کور نموده و حقایق را برعکس جلوه می‌دهد به نحوی که انسان باطل را حق و حق را باطل می‌بیند و بدین صورت سیر انسان به سوی خداوند معکوس شده و او به سمت دنیا سوق داده می‌شود و در تشخیص اهم و مهم سرگردان می‌شود. اگر گنهکار در موقعیتی باشد که به یک تصمیم‌گیری صحیح نیاز داشته باشد، قلبش به او خیانت می‌کند و بهره بسیار را با بهره کم عوض می‌کند. چه بسا افرادی که در هنگام مرگ، به جای ذکر خدا، غنا می‌خوانند. (ابن قیم جوزیه، بی‌تا، صص ۶۷-۷۰) آیات کریمه زیادی از قرآن بدین مطلب اشاره دارند از جمله: «كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (یونس / ۱۲): (اینگونه برای اسرافکاران آنچه انجام می‌دادند زینت داده شده است.)، «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (فاطر / ۸): (آیا آن کس که زشتی کردارش برای او آراسته شده و آن را زیبا می‌بیند [مانند مؤمن نیکوکار است]؟ خداست که هر که را بخواهد بی‌راه می‌گذارد و هر که را بخواهد هدایت می‌کند.)

همچنین گناه، سبب سطحی‌نگری و عدم تعمق در معارف می‌شود، چنانکه قرآن در باره کفار بدین مطلب اشاره دارد: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالُهَا» (محمّد / ۲۴). به گفته سید عبدالله شبّر، معانی قرآن وارد قلوب قفل زده [بر اثر کفر صاحبانشان] نمی‌شود. (شبّر، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۴۷۶)

از دیگر پیامدهای معرفتی گناهان فراموشی است. گناه، سبب فراموشی بسیاری از حقائق می‌گردد نظیر فراموشی قیامت، آیات الهی، خداوند و نیز خود گناهان. آیاتی از

قرآن کریم بدین مطلب اشاره دارند: «الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نُنَسِّأَهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ» (اعراف / ۵۱): (همانان که دین خود را سرگرمی و بازی پنداشتند و زندگی دنیا مغرورشان کرد. پس همان گونه که آنان دیدار امروز خود را از یاد بردند و آیات ما را انکار می کردند، ما [هم] امروز آنان را از یاد می بریم.)، «قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» (طه / ۲۶): (همان طور که نشانه‌های ما بر تو آمد و آن را به فراموشی سپردی، امروز همان گونه فراموش می شوی.)، «يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (مجادله / ۶): (روزی که خداوند همه آنان را برمی‌انگیزد و به آنچه کرده‌اند آگاهشان می‌گرداند. خدا [کارهایشان را] برشمرده است و حال آنکه آنها آن را فراموش کرده‌اند و خدا بر هر چیزی گواه است.) (برای مطالعه بیشتر ر.ک. رضانی گیلانی، ۱۳۸۳، ص ۲۰۷)، «إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِحْرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَ كُنْتُمْ مِّنْهُمْ تَضْحَكُونَ» (مؤمنون / ۱۰۹-۱۱۰): ( [در حقیقت، دسته‌ای از بندگان من بودند که می‌گفتند: «پروردگارا، ایمان آوردیم. بر ما بیخشای و به ما رحم کن [که] تو بهترین مهربانانی و شما آنان [مؤمنان] را به ریشخند گرفتید، تا [با این کار] یاد مرا از خاطرتان بردند و شما بر آنان می‌خندیدید.) در آیه اخیر مراد از "أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي" این است که همین اشتغالتان به مسخره کردن مؤمنین و خندیدن به ایشان، ذکر مرا از یادتان برده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۷۱)

همانطور که قبلاً اشاره شد از دیدگاه قرآن کریم، معرفت دارای انواع مختلفی چون معرفت تجربی، عقلانی، فطری، وحیانی و قلبی است. از نظر قرآن گناه بر انواع معارف ما خصوصاً، در حوزه معارف الهی تأثیرگذار است. یکی از آثار معرفتی گناه تأثیر آن بر معارف قلبی ماست. از نظر برخی، شناخت حقیقی خداوند از طریق معرفت قلبی

حاصل می‌شود. امام علی (ع) در نهج البلاغه در زمینه مشاهده قلبی خداوند می‌فرماید: «لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَ لَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ»: دیده‌ها هرگز او را آشکارا نمی‌بیند، اما دل‌ها با ایمان درست او را درمی‌یابد. (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۹، صص ۲۴۲-۲۴۳) بی‌بند و باری انسان در گناه دل را مرتع شیطان کرده و قلبش را نسبت به خداشناسی و فهم حقیقت کور و نابینا می‌نماید. (ضیاءآبادی، ۱۳۵۲، صص ۳۲-۳۳) اینجاست که خداوند شیطان را برای همیشه بر او مسلط می‌گرداند: «وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» (زخرف / ۳۶): (و هر کس از یاد [خدای] رحمان دل بگرداند، بر او شیطانی می‌گماریم تا برای وی دمسازی باشد). گناهان حجابی بین ما و رسول و بین ما و کلام الهی است. گناهکاران نه در دنیا به لقاء خداوند نایل می‌آیند و نه حتی در آخرت که خداوند ظهور بیشتری دارد، همچنانکه قرآن بدین مطلب اشاره دارد: «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمِئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» (مطففین / ۱۵): (زهی پندار، که آنان در آن روز، از پروردگارشان سخت محجوبند). (جوادی آملی، ۱۳۷۷، ج ۱۰، ص ۲۰۱)

گناه، همچنین معارف عقلی ما را تحت الشعاع قرار می‌دهد. علامه در این خصوص بیان می‌دارد درک عقلی صحیح تنها با عقل سلیم امکان‌پذیر است و داشتن عقل سالم مستلزم کسب تقوای دینی است که آیات قرآن کریم بدان اشاره دارند: «وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (آل عمران / ۱۷): (جز خردمندان کسی تذکر نمی‌گیرد.)، «وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ» (غافر / ۱۳): (جز آن کس که توبه‌کار است [کسی] پند نمی‌گیرد.)، «وَأَنْتُمْ أَقْبَلُوهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ» (انعام / ۱۱۰): (و دلها و دیدگان‌شان را برمی‌گردانیم [در نتیجه به آیات ما ایمان نمی‌آورند] چنان که نخستین بار به آن ایمان نیاوردند.)، «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِذَا مِنْ سَفَهٍ نَفْسَهُ» (بقره / ۱۳۰) (و چه کسی - جز آنکه به سبک مغزی گراید - از آیین ابراهیم روی برمی‌تابد؟) (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۳۱۱)

گناه، بر معارف فطری ما نیز تأثیرگذار است. در واقع گناه، فطرت انسان را در حجاب نهاده راه را بر معارف حقه آن می‌بندد. هدایت فطری لازمه خلقت بشر است و در تمامی افراد به یکسان موجود می‌باشد، لیکن گناه با وجود آنکه ندای فطرت را می‌شنویم به دلیل ارتکاب (و تکرار گناهایی) نظیر عناد و لجاجت و... ملکات زشتی در ما ریشه دوانده که مانع از اجابت دعوت فطرت می‌گردد که خداوند در آیه کریمه «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَحَتَّمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ عِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ» (جاثیه/ ۲۳): (پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده و بر گوش او و دلش مهر زده و بر دیده‌اش پرده نهاده است؟ آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟) جامع تمامی آنها را هوای نفس می‌نامد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲۰، ص ۱۲۳)

اما در زمینه تأثیر گناه بر معرفت تجربی، شاید نتوان به راحتی به آیاتی دست یافت که به گونه‌ای صریح به تأثیر گناه بر اینگونه معارف اشاره نموده باشد. با اینحال صدرالمتألهین با استناد به آیات ۱۷۹ از سوره اعراف و ۱۱۹ از سوره هود به گروهی از مردم اشاره می‌کند که در اثر گناه در حجاب عمیقی فرو رفته‌اند و این عامل بر دسترسی آنها به علوم تعلیمی و اکتسابی تأثیرگذار بوده است. (صدرالمتألهین، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۲۷۰)

گناه، سبب سلب معارف و حیانی و الهامی نیز می‌شود. وحی در قرآن دارای انواعی است و یکی از آنها وحیی است که به انبیاء نازل می‌گردد. آیات کریمه قرآن دلالت بر این دارد که انبیاء برای دریافت وحی نیازمند مصونیت از هرگونه خطا و معصیت بوده و اگر جز این باشد نقض غرض شده و قطعاً شایستگی دریافت وحی را نخواهد داشت. از نظر علامه با استناد به آیات قرآن، حتی قبل از دریافت وحی و نیز در مراحل مختلف دریافت و تبلیغ، رسول می‌بایست مزین به کسوت عصمت باشد. طبق آیات ۲۶-۲۷ سوره جن: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ



يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ»: (دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند، - جز پیامبری را که از او خشنود باشد، که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت تا معلوم بدارد که پیام‌های پروردگار خود را رسانیده‌اند و [خدا] بدانچه نزد ایشان است احاطه دارد.)، خداوند انبیاء را تحت نظر داشته تا مسلم شود وحی الهی بی‌هیچ دستبردی از ناحیه شیطان، به سمع مردم رسانده شده است که این خود بیانگر عصمت آنها در دریافت و تبلیغ وحی است. همچنین آیه «وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» (مریم/۶۴): (و [ما فرشتگان] جز به فرمان پروردگارت نازل نمی‌شویم. آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دو است، [همه] به او اختصاص دارد و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است.) بیانگر آن است که وحی از هنگام نازل شدن تا هنگام دریافت و سپس تبلیغ آن توسط شخص پیامبر از هرگونه انحرافی مصون است. این آیه نیز نشان از عصمت انبیاء در مرحله تلقی و تبلیغ وحی دارد. با استناد به این آیات، می‌توان گفت که عصمت انبیاء علاوه بر مصونیت از خطا، شامل مصونیت از معصیت نیز می‌گردد.<sup>۱</sup> (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۳۵)

علاوه بر اینکه در اینک گناه، شخص از دریافت مستقیم وحی الهی محروم می‌ماند، گناهان سبب می‌شود که افراد از آنچه که رسول، توسط وحی برایشان به ارمغان می‌آورد، محروم بمانند که آیات چندی در قرآن، بدین مطلب اشاره دارند: «إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ وَ يَقُولُونَ أَ إِنَّا لَنَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ»

۱. دلیل این امر آن است که اگر آنان بر خلاف آنچه بر زبان دارند و آن را تبلیغ می‌نمایند عمل کنند، در واقع به تبلیغ یک امر متناقض پرداخته‌اند و در چنین حالتی به تبلیغ امری باطل پرداخته که یک طرف آن طرف دیگر را نقض و باطل می‌نماید. لذا عصمت انبیاء در تبلیغ تنها با داشتن عصمت از معصیت تمام و کامل می‌گردد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۳۵)

(صافات / ۳۵-۳۶): (چرا که آنان بودند که وقتی به ایشان گفته می‌شد: «خدایی جز خدای یگانه نیست»، تکبر می‌ورزیدند و می‌گفتند: «آیا ما برای شاعری دیوانه دست از خدایانمان برداریم؟!»، «قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُثَلَّى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تُنْكِرُونَ مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ» (مؤمنون / ۶۶-۶۷): (در حقیقت، آیات من بر شما خوانده می‌شد و شما بودید که همواره به قهقرا می‌رفتید، در حالی که از [پذیرفتن] آن تکبر می‌ورزیدید و شب‌هنگام [در محافل خود] بدگویی می‌کردید.)، «سَأَصْرَفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعِغْيِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ» (اعراف / ۱۴۶): (به زودی کسانی را که در زمین، بناحق تکبر می‌ورزند، از آیاتم رویگردان سازم [به طوری که] اگر هر نشانه‌ای را [از قدرت من] بنگرند، بدان ایمان نیاورند و اگر راه صواب را ببینند آن را برنگزینند و اگر راه گمراهی را ببینند آن را راه خود قرار دهند. این بدان سبب است که آنان آیات ما را دروغ انگاشتند و غفلت ورزیدند.) تمامی این آیات دلالت بر این دارند که افرادی به دلیل تکبر و غرورشان از آیات الهی روی برتافته و قطعاً چنین کسانی از هدایتی که به هنگام روی آوردن به آیات وحی نصیبشان می‌شد، محروم می‌مانند.

### نتیجه‌گیری

اندیشمندان زیادی چه در جهان سنتی و چه در جهان مدرن، قائل به تأثیر عوامل غیر معرفتی بر معرفت ما آدمیان بوده‌اند. امروزه، گناه به عنوان یکی از عوامل غیر معرفتی مؤثر بر معرفت مورد توجه معرفت‌شناسان قرار گرفته است. با این حال اعتقاد به تأثیر گناه بر معرفت از دیرباز نزد ادیان مختلف مطرح بوده است. در متون مقدس ادیان مختلف اعم از ادیان ابراهیمی و غیر ابراهیمی، صرف نظر از دیدگاه‌های مختلفشان در باب ماهیت گناه، به تأثیر گناه بر معرفت اشاره شده است. از نظر قرآن،

گناهان ما به طرق مختلف بر معرفت ما تأثیر می‌گذارد. گناه گاه سبب تمرکز انسان بر بخشی از حقیقت، گاه سبب سطحی‌نگری و عدم تعمّق، گاه سبب فراموشی و غفلت و گاه سبب تحریف در حقایق می‌شود. از دیدگاه قرآن، معرفت ما اعم از اکتسابی و غیر اکتسابی و الهی و غیر الهی متأثر از گناهان ماست، ولی با توجّه به محتوای آیاتی که در خصوص تأثیر گناه بر معرفت سخن گفته‌اند می‌توان چنین نتیجه گرفت که اولاً، قرآن عمدتاً به تأثیر گناه بر معرفت الهی پرداخته است تا سایر معارف؛ چرا که قرآن در وهله اوّل کتابی است در جهت ساختن انسان و بهبود رابطه خدا با انسان. ثانیاً، آنطور که از آیات کریمه قرآن برداشت می‌شود، تأکید قرآن در بحث تأثیرپذیری معرفت از گناهان بر معرفت غیر اکتسابی است تا معرفت اکتسابی. این مطلب، به نوعی می‌تواند تأیید بر مطلب اوّل هم تلقی شود؛ چرا که موضوع معرفت غیر اکتسابی عمدتاً امور الهی است.